

بصلح قرار دادند و ملک سکندر تحفه که از دهلی بکومک ملک محمود حسن نامزد شده بود در گذر پوهی از آب بیاه عبیره کرده در لاهور فرود آمد چون جسرت طاقت مقاومت بایشان نداشت از آب چهذاو گذشته در کوه تلوار رفت و لشکر مبارک شاه آن فتنه را دفع کرده باز دهلی آمد \*

و در سنه ست و عشرين و ثمانمائه (۸۲۶) مبارک شاه به کبوتر رفت و مهابت خان بداونی که با خضر خان باغی شده بود آمده ملازمت نمود و بمراحم مخصوص گشت و از انجا از آب گنگ گذشته در نواحی کهور عرف شمس آباد ولایت پنواران را تاخت و اکثری را علف تیغ گردانیده بذهب و تاراج داد و ملک مبارز و زیرک خان و کمال خان را برای دفع فتنه متمدان با لشکر بسیار در حصار کنده گذاشته دهلی باز گشت و درین سال الب خان حاکم دهلی بقصد تنبیه رای گوالیار و عزم تسخیر آن دیار آمد و مبارک شاه بعد از شنیدن این خبر بجانب گوالیار رفت چون نزدیک بیانه آمد پسر اوحد خان اوحدی حاکم بیانه که عموی خود مبارک خان را بگذر کشته بود هراسان شده باغی شد و بیانه را خراب کرده بالای قلعه متحصن شده آخر باطاعت در آمد و مبارک شاه از انجا بجانب گوالیار روان شد و الب خان کنار آب چنبل را گرفته نمی گذاشت که لشکر مبارک شاه بگذرد لشکریان مبارک شاه از گذر دیگر گذشته لشکر الب خان را غارت کردند و

منصور باز گشتند و مهم بر صلح قرار یافته و الب خان پیشکشهای  
 وافر فرستاد از بجانب دهان رفته و مبارک شاه بدهای آمد \*  
 و در سنه سبع و عشرين و ثمانمائه ( ۸۲۷ ) باز جانب کوه  
 کمان و کیتهر سواری فرمود و از انجا برگشته میوات را نهب و  
 تاراج گردانید و در آن سال قحط عام در تمام هندوستان افتاد \*  
 و در سنه تسع و عشرين و ثمانمائه ( ۸۲۹ ) باز بجانب میوات  
 رفته قلعه اندور و الور را بکشد \*

و در سنه ثلاثین و ثمانمائه ( ۸۳۰ ) بیانه را از محمد خان  
 او حدی گرفت و اوحدیان را بکوشک جهان نامی فرستاد تا در انجا  
 ساکن باشند و بیانه را بملک مقبل خان بنده خویش و سیکری  
 را بملک خیرالدین تحفه داد و خود بگوآلیدار لشکر کشید و رایان  
 آن دیار اطاعت او قبول کردند \*

و در سنه احدى و ثلاثین و ثمانمائه ( ۸۳۱ ) ایلچیان قادر خان  
 حاکم کاپی در دهلی رسیدند و خبر رسانیدند که شرقی اوزرا محاصره  
 دارد مبارک شاه در مقابل شرقی روان شد و درین اثنا خبر آمد که  
 شرقی بهون کانون را تاخته در آنجا فرود آمده است و داعیه رفتن  
 در بدادن دارد و مبارک شاه که در گذر نوه پتل از آب چون عبیره  
 کرده و موضع جرتوای را تاخته در قصبه اترولی رفت و انجا خبر  
 رسید که مختص خان برادر شرقی با لشکر و فیل بسیار در حدود  
 اتاوه رسید مبارک شاه ملک الشرق محمود حسن را با ده هزار  
 سوار بر مختص خان نامزد کرد و مختص خان بشرقی پیوست و  
 شرقی کنار آب سیاه عرف کالی پانی را گرفته نزدیک قصبه برهاناباد

که تعلق باثاوه داشت آمد و مبارک شاه از اترولی کوچ کرده در قصبه  
کوته فرود آمد و شرقی جنگ نا کرده بجانب قصبه را پری و از آنجا  
از جون گذشته بیدانه رفت و کنار آب کیتهر مقام ساخت و مبارک  
شاه از عقب او بچند وار آمد و میان هر دو لشکر مسافت چار کروه  
ماند و یزکیان ملک دیگر نمودار میشدند تا بیست روز با هم مقابل  
بودند آخر شرقی با استعداد تمام برآمده از نیم روز تا وقت شام  
میدان فریقین جنگ عظیم واقع شد و جنگ در آن روز قایم ماند روز  
دیگر شرقی بجانب ولایت خود باز گشت و مبارک شاه بعد ازین  
که جانبین مسلمانان بودند تعاقب او نکرده بجانب امتگانه آمد  
و تسخیر آن دیار نموده کنار آب چندیل را گرفته در بیانه نزول نمود  
و محمد خان اوحدی بتقریب آنکه شرقی را دیده بود و هراسان شده  
در قلعه متحصن گشته بود باز امان گرفته آمد و مبارک شاه را  
دید و مبارک شاه باز گشته بدلهلی رسید \*

و در سنه اثنی و ثلاثین و ثمانمایه ( ۸۳۲ ) ملک الشرق محمود  
حسن که به نیابت مبارک شاه در بیانه مانده بود و مهمات آن  
حدود را صورت داده و کافرانی را که با محمد خان جمع شده فتنه  
انگیخته بودند تنبیه داده بدرگاه آمد و سرانجام بسیار یافت و حصار  
فیروزه در وجه او مقرر شد و هم در آن سال ملک رجب نادره حاکم  
ملتان وفات یافت و ملک محمود حسن خطاب عماد الملکی یافته  
بملتان رفت \*

و در سنه ثلاث و ثلاثین و ثمانمایه ( ۸۳۳ ) مبارک شاه از راه  
بیانه بگوالیار رفت و اقطاع را پری را از پسر حسن خان گرفته

بملک حمزه داد و بشهر مراجعت نمود و در اثنای راه سید عالم که خدمتگاری ساله خضر خان بود و اقطاع تبرهنده داشت وفات یافت و یک پسر ارزا سید خان و دیگر را شجاع الملک خطاب دادند و فولاد نام غلام ترکیچه از غلامان سید سالم مذکور در تبرهنده بغی ورزیده و اموال بهیاری و اسباب بی شمار را که از سید عالم مانده بود متصرف شد و مبارک شاه پسران سید عالم را مقید ساخت و ملک یوسف سرور و رای هندو بهتی را بر سر او قاضی کرد و فولاد ترک بیچه شیخون بر ایشان زده لشکرهای ایشان را پریشان ساخت و اموال و غنایم بسیار بر دست او افتاد و مبارک شاه لشکر بر سر تبرهنده کشید و غلام ترکیچه محصور شده مبارک شاه عماد الملک را از ملتان طلبیده بوکالت نزد غلام بیچه فرستاد او بعد از طلب امان از حصار بیرون آمد عماد الملک را دید باز اعتماد نکرد و ترسیده بحصار رفت و جنگها کرد و مبارک شاه عماد الملک را بملتان رخصت داده و خود باز گشته بدلهلی آمد و غلام تا شش ماه در مدت غیبت مبارک شاه با افواج از جنگها کمر عاقبت نزد شیخ علی مغل که در کابل حاکم بود مبلغها بوجه پیشکش فرستاد و شیخ علی با جمعیت بسیار از کابل بمکه او آمد و مردم بسیار از حدود پنجاب بار پیوستند او غلام را با خیل و تبار از تبرهنده بدر آورده و همراه خود گرفته مراجعت نمود و از آب بیاه گذشته بلاهور رفت و ملک الشرق ملک اسکندر حاکم لاهور که هر سال خدمتی به شیخ علی میداد گذرانیده از سر خود واکرد و شیخ علی از انجا بقصور آمده قصد دیداپور نمود و عماد الملک

از ملتان بمقابلت او آمد و شیخ علی گزاره آب راوی گرفته  
 نزدیک بطلابنه رفت و از آنجا عنان گردانیده بخوئپور رسید و با  
 شیخ علی جنگ کرده شکست یافت و ملک سلیمان شه لودی  
 که از جانب عماد الملک طلایه بود درین جنگ کشته شد و شیخ  
 علی در خسرو آباد آمد و مدتی مدید میان او و عماد الملک  
 هر روز جنگ بود \*

و در سنه اربع و ثلاثین و ثمانمائه ( ۸۳۶ ) مبارک شاه لشکر  
 انبوه بمدن عماد الملک فرستاد و سردار آن لشکر فتح خان بن سلطان  
 مظفر خان گجراتی را گردانید شیخ علی تاب مقاومت ایشان  
 نتوانست آورد جلو گردانیده شب در هزاری که برگرد لشکر خود  
 ساخته بود در آمد چون حصار او را گرد کردند منهزم شده جانب  
 چپم رفت و از آنجا عبیره کرده اکثری از سپاهیان او دران آب غرق  
 شدند و بعضی کشته و بعضی اسیر گشتند و شیخ علی و امیر مظفر  
 با جمعی معدود در قصبه شیور رفتند و اسباب و اشیای ایشان  
 تمامی بغارت رفت و لشکر عماد الملک تا آنجا تعاقب کردند و امیر  
 مظفر در حصار محصر ماند و شیخ علی بکابل رو نهاد و لشکر مظفر  
 از آنجا برخاسته بدار الملک دهلی آمد و ملتان را از عماد الملک  
 گرفته بملک خیر الدین خانی دادند و باین تقریب فتنه بسیار  
 در حدود ملتان بر آورد \*

و در سنه خمس و ثلاثین و ثمانمائه ( ۸۳۵ ) بملک سکندر حاکم  
 لاهور برای تسکین فتنه جهرت کهوکه که در دامن کوه انگیخته بود  
 رفت و جسرت او را عامل ساخته با او جنگ کرد و سکندر در نواهی

جالندهر بدست جسرت کهوکهو گرفتار شد جسرت او را گرفته بلاهور  
 رفت و محصر گردانید و سید نجم الدین نایب سکندر و ملک  
 خوشخبر غلام سکندر بار جنگها میکردند درین اثنا شیخ علی  
 جمعیت کرده باز در حدود ملتان آمد و خوطپور را تاخت و بیشتر  
 سائے مضافات جیلیم را امیر گردانید و طلبنده را گرفت و مردم آن را  
 بدنام دستگیر و نهب و تاراج ساخت و اکثری را بکشت و بقیه را  
 از صغار و کبار بولایت خود برد و درین اثنا پولاد ترکبچه مذکور از  
 تبرهنده ولایت رای فیروز را تاخت و رای فیروز با او جنگ کرده  
 کشته شد و پولاد سر او را به تبرهنده فرستاد و درین سال سلطان  
 لشکر باز بجانب لاهور و ملتان کشید چون در نواحی سامانه رسید  
 جسرت از نواحی لاهور بجانب کوه پایه و شیخ علی نیز بجانب  
 ولایت خود رفت و لاهور و جالندهر از شمس الملک گرفته بنصرت  
 خان گرگ انداز دادند و مبارک شاه حکم فرمود تا اهل و عیال  
 شمس الملک را از لاهور بدھلی برند و خود باز گشته بدھلی آمد  
 و در سنه ست و ثلثین و ثمانمایه ( ۸۳۶ ) مبارک شاه باز  
 بتقریب دفع فتنه جسرت بسامانه شناخت چون در پانی پتہ رسید  
 خبر وفات والده خود که مخدومه جهان نام داشت شنیده باز گشته  
 جریده در دھلی رفت و ده روز بتقریب عزای او اقامت کرده باز  
 بلشکر پیوست و ملک یوسف سرور الملک را جانب تبرهنده  
 برای دفع شرفولاد نامزد کرد و مبارک شاه لاهور و جالندهر را از  
 نصرت خان گرفته بملک الہدای کالولودی داد و چون نزدیک  
 جالندهر رسید جسرت از آب بیاہ عبور کرده در بجواره با الہدای کالو

جنگ کرده او را شکست داد و ملک الیهاد گریخته بکوه پاهه رفت و سلطان درین سال بر مر جلال خان در میوات لشکر کشید و از آنجا فوج بجانب گوالیار و اٹارو نامزد کرده مراجعت نمود و درین سال شیخ علی جانب پنجاب آمده باز خلل انداخت مبارک شاه عماد الملک را برای کمک امرای آن حدود نامزد فرموده شیخ علی از شیور تا گزاره آب بیداه تاخته مردم بسیار اسیر و تاراج کرده بلاهر رفت و زیرک خان و دیگر امرا که در لاهور بودند محصر شدند و با او جنگ میکردند تا شبی ساکنان لاهور در پامبانی ویزکی تعاهل ورزیدند و ملک یوسف سرور الملک و ملک اسمعیل عجبی اتفاق با زیرک خان نموده بیرون آمدند و جنگ کرده منہزم شدند و شیخ علی تعاقب نمود و از گریختگان بعضی بقتل رسیدند و بعضی اسیر شدند روز دیگر شیخ علی لاهور را گرفت و عام و خاص آنجا را بکشت و اسیر کرده در آنجا اقامت نمود و بعد از چند روز بدیبالپور آمد و ملک یوسف سرور الملک می خواست که دیبالپور را نیز گذاشته رود ملک عماد الملک این خبر را شنیده از تبرهنده ملک احمد برادر خود را در حصار دیبالپور برای نگاهبانی فرستاد و شیخ علی باین ملاحظه از آن طرف معارفت نمود و سلطان مبارک شاه بقصد دفع این فتنه و فساد تا مامانه رفت و از آنجا بتلونندی و از آنجا بگذر پوهی آمده از آب بیداه عبور کرده به دیبالپور رسید و از آنجا در گزاره آب راوی نزل نمود و شیخ علی از آب جیلیم گنشته و رفت و مبارک شاه تعاقب نموده تا حصار شیور رسید و از آب راوی نزدیلت طلبانه عبور کرد و امیر مظهر برادر زاده شیخ

هلی که بقوت او محصر شده بود تا یک ماه با پادشاه جنگ کرد  
 و آخر الامر امان طلبیده دختر خود را با اموال و نفایس بهیار به  
 پادشاهزاده داد و جماعت از مردم شیخ علی که در لاهور محصر  
 بودند از شمس الملک امان خواسته حصار خالی کردند و مبارک  
 شاه چون از مهم شیور و فتح لاهور فارغ شد جریده برای زیارت  
 وزارت متبرکه مشایخ ملتان رفت و عنقریب از آنجا مراجعت  
 فرموده بدیبالپور آمده چند روز در آنجا اقامت نمود و از ملاحظه  
 شیخ علی اقطاع لاهور و دیدالپور را بملک الشرق عماد الملک داد  
 و اقطاع بیانه را از عماد الملک کشیده به شمس الملک تفویض نمود  
 و جریده بایلغار ازان حدود در روز عید قربان بدهلی رحید و منصب  
 وزارت بر سرور الملک منقرر داشت و ملک کمال الملک را که نایب لشکر  
 بود در مهمات ملکی بار شرکت داد و صحبت میان این درکص  
 بذاقی بود چون سرور الملک از جهت گرفتن دیدالپور در دل خار  
 خاری داشت و از مبارک شاه رسیده بود درین هنگام که ازو بیشتر  
 نا امید شد پنهان در مقام غدر مکر در آورده با پسران کالگو و کجوی  
 کهنری و میران صدر نایب عرض [ که از آبا و اجداد پروردگان خاندان  
 مبارک شاهی بودند و ولایات و منصب های بزرگ داشتند ] و  
 با جمعی دیگر از مسلمانان حرام خور اتفاق نموده قصد استیصال  
 مبارک شاه داشت •

در حدیث سبع و ثلاثین و ثمانمائه ( ۸۳۷ ) مبارک شاه در کنار  
 آب چون شهری بنا کرد و مبارک آباد که در معنی خرابا پاد بود نام  
 نهاد و در عمارت آن سرگرم بوده اهتمام تمام داشت. درین



اذا خبر فتح قاعه تبرهنده با مولان غلام بیچه ترک بدرگاه رسد و مبارک شاه ازین خوشحالی در پوست نگنجیده بایلغار بجانب تبرهنده رفت و بزودی از انجا بازگشته در مبارک باد آمد و درین سال خبر رسید که در میان سلطان ابراهیم شرقی و الب خان حاکم کالپی که سلطان هوشنگ خطاب یافته بود محاربه است مبارک شاه فرمان ها باطراف فرستاد تا لشکرها با استعداد کوچ بجانب کالپی جمع شده بدرگاه بیایند درین هنگام مبارک شاه بر عادت معهود خویش که گاه بنگاه بسیر عمارت معمور و جدیده میرفت روزی با جمعی معدود بی تکلفانه بدان جانب سوار شده استعداد نماز جمعه میکرد کاوران میران صدر که باغوا می سرور الملک پوهنده در کمین بوده فرصت وقت می جستند اتفاق کرده در محل مبارک شاهی به بهانه در آمدند و سده پال فیدرا کجوی کهناری بد بخت آن پادشاه معدود را شهید ساخت و این واقعه در سنه سبع و ثلثین و ثمانیاة (۸۳۷) روی داد و ایام سلطنت او میزده سال و سه ماه و شانزده روز بود

● قطع ●

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ  
 ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد  
 هر آنچه میگردد دل منه که دجله بسی  
 پس از خلیفه بخواد گذشت در بغداد

## سلطان محمد شاه بن فرید خان

برادر زاده مبارک شاه بن خضر خان که مبارک شاه لورا  
 بفرزندی بر داشته بود در سنهٔ سبع و ثلاثین و ثمانمائه ( ۸۳۷ )  
 بعد از مبارک شاه جلوس نمود و هرور الملک که داعیهٔ فاحشه  
 در سر داشت از روی ظاهر بیعت کرد محمد شاه با وجود این حال  
 لورا خطاب خان جهانی داد و خلعت بخشید و میران صدر را  
 همین الملک ساخت و ازان کفره هم چند روزی انقض نمود و ملک  
 الشرق کمال الملک که شریک هرور الملک در وزارت بود بیرون شهر  
 نوطن اختیار نمود و با محمد شاه بیعت کرد روز دوم از جاوس هرور  
 الملک بعضی بندگان مبارک شاهی را ببهانه دستگیر کرده بقتل  
 آورد و در بر انداختن خاندان مبارک شاهی تقصیری نداشت و  
 ولایات را بسر خود تقسیم میکرد و اقطاع بیاضه و امروده و نارنول  
 و کهرام و چند پرگنهٔ میدان در آب را بسده پال و سدهارن کهنری  
 که قاتلان مبارک شاه بودند داد و رانون حیده غلام سده پال با جمعی  
 کثیر در بیاضه رسیدند میخواستند که درون قلعه در آید درین اثنا  
 یوسف خان اوحدی از هندون آمده بار جنگ کرد و فتح یافت  
 و اکثری ازان کفران حرام خور را بجهنم فرستاد وزن و بچهٔ ایشان  
 بدست مسلمانان امیر شدند و سر رانون حیده در دروازهٔ قلعه آریخت  
 و چون هرور الملک و کفار دست تغلب دراز کردند امرای خضر  
 خانگی و مبارک شاهی که در ولایت منتشر بودند جای بجای سر  
 از اطاعت باز کشیدند و فتنها قایم شد و هرور الملک در همین

تدبیر بود که اختلافي در ملک واقع شود و ملک الپهوان کالاووسی حاکم سنابل و اهار و ملک چیمن مقطع بداون نبسه خاسجهان و امیر علي گجراتي و ديگر امرا از برای انتقام مبارک شاه جمعیت بسیار سر کرده جانب دهلي روان شدند و ملک الشرق که ال ملک و هند خان پسر عید سالم که خطاب اعظم خاني از جانب مبارک شاه یافته بود از درگاه بر سر آن امرا نام زد شدند و ملک يوسف ابن سرور الملك و مدهارن و کنگو نیز همراه کمال الملك تعیین یافتند و لشکر دهلي از گذر کیچه گذشته در برن آمدند و ملک الپهوان و ديگر امراي نامدار در تصیفة اهار رسیده می خواستند که جنگ نا کرده از آب گنگ گذشته بهر جانبی روند اما چون یقین ایشان شده بود که ملک کمال الملك از دل و جان خواهان انتقام از سرور الملك است برین اعتماد از جای خویش نرفتند و سرور الملك ازین معنی واقف شده ملک هشیار نایب خود را بپهانگ کومک کمال الملك بطریق جاسوسی دران لشکر فرستاد و يوسف خان و ملک هشیار و مدهارن کافر از کمال الملك متوهم بوده از لشکر بیرون تاخته بدهلي رفتند و امراي سنابل و بداون بکمال الملك پیوستند و با جمعیت ازبوه در گذر کیچه آمدند و سرور الملك در پی استعداد حصار شد و روز ديگر امراي دولت خواه از آب چون گذشته در باغ خود فرود آمدند و حرام خواران و کافران از حصار بیرون آمده بجنگ پیوستند و در حمله اول شکست یافتند و در حصار رفتند و در وقت در آمدن جمعی کثیر بقتل رسیدند و بیشتری اسیر گشتند و روز ديگر بعد از فتح امراي مبارک شاهي نزدیک

حصار سیری فروغ آمدند بیشتر امرای اندرونی برآمده با ایشان پیوستند و تا سه ماه میان فریقین جنگ بود و در آخر این سال زیرک خان حاکم سامانه وفات یافت و آن ولایت بر محمد خان پسر او مقرر گشت و محمد شاه اگر چه بظاهر با سرورالملک دارو مداری میکرد اما در باطن با امرای پدر یگانه بود و سرورالملک بر این معنی اطلاع یافته با وی نیز در مقام غدر آمده انتظار فرصت می برد .

و بتاريخ هشتم ماه محرم از سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه ( ۸۳۸ ) سرورالملک و پسران میران صدر مکار یکایک درون سرا پردۀ پادشاهی سرزده میخواستند که آسیبی بارسانند در همین اثنا محمد شاه آگاه شد و چابکی نموده کسان نزد کمال الملک فرستاد و خدمت گاران نزدیک محمد شاه که مستعد بودند سرور الملک حرام خور را کشتند و پسران میران صدر را گرفته پیش دربار سیاست رسانیدند و کادران حرام خور در خانههای خود محصر شدند و کمال الملک و سایر امرا از دروازه بغداد درون حصار درآمدند و سده پال بدبخت آتش در خان و مان خود زد و جوهر [ که بنزبان هندی مشهور است ] کرده خود بجنگ پیوست و علف آتش تیغ پیدریغ گشت و جوهر پلید از بجهنم رفت و سدهارن کاکور دیگر طایفه کهنریان همه اسیر شدند و ایشان را نزدیک بحظیره مبارک شاهی پر در سیاست کردند ملک هشیار و مبارک کوتوال را نیز با ایشان ملحق ساختند و روز دیگر کمال الملک و دیگر امرای نامدار با محمد شاه از سر نو بیعت نمودند و کمال الملک عهده وزارت

و ملک چیمن بداونی خطاب غازی امانکی یافت و بدستور قدیم  
حاکم بداون شد و امرورده اضافه او گشت و ملک الپدان لودی هدیه  
خطاب قبول نکرد اما خطاب دریا خای از برای برادر خود گرفت  
و بعد از انتظام مهمات محمد شاه سلطنت با استقلال پیدا کرد و ملک  
بهرافست میراند \*

و در سنه اربعین و ثمانمایه ( ۸۴۰ ) بعزم ملتان مترجه شد و  
در مبارک پور چند روزی توقف نمود تا امرای اطراف بدو ملحق  
شوند چون لشکرهای محمد شاه در مبارک پور جمع آمدند از  
آنجا ستوجه ملتان شد و زیارت مشایخ آنجا کرده بدلهلی آمد و  
در سنه مذکوره بجانب سامانه حرکت نموده فوجی بر شیخا کهوکهو  
نامزد گردانیده ولایت او را خراب ساخته مراجعت نمودند \*

و در سنه احدی و اربعین و ثمانمایه ( ۸۴۱ ) خبر رسید که  
جماعه لنکه در ولایت ملتان سر کشیده اند و همدریں اثنا سلطان  
اراهیم شرقی بعضی پرگنات دهلی را متصرف گشت و رای  
گوالیار و دیگر رایان دست از مالگذاری باز داشتند و محمد شاه  
مساهله ورزید و نذنه جای بجای سر برزک و در هر سری تمذائی  
پدید آمد و خان زاد های مدوات که اجداد حسن خان مدواتی  
یاسند سلطان محمود خلجی را از مالوه برای سلطنت دهلی  
طلبیدند \*

و در سنه اربع و اربعین و ثمانمایه ( ۸۴۲ ) سلطان محمود  
بدلهلی رحید و محمد شاه افواج آراسته پسر خود سید علاؤالدین  
را بقصد جنگ او از شور بیرون فرستاد و ملک بهلول لودی را

مقدمه لشکر ساخت و سلطان محمود نیز پسران خود غیاث الدین و مدن خان را بمقابله ایشان تعیین کرد و جنگ عظیم نمود. آخر بصلح قرار دادند و سلطان محمود این معنی را غنیمت دانسته و خواب دیدن خرابی ملک مالوه را بهانه ساختن عبا شب جریده بجانب مالوه کوچ کرد و ملک بهلول تعاقب نموده باره از پرتال و اسباب و اشیای او را غنیمت گرفت و سلطان محمد ازین ترس که از بهلول تودی ظاهر شد او را خوانده ولایت لاهور و دیباپور را بدو ارزانی داشت \*

و در سنه خمس و اربعین و ثمانمایه ( ۸۶۵ ) به سامانه رفت و بهلول را بدفع جسرت کهو کهر فرستاده بدلهلی باز گشت و جسرت بملک بهلول صلح نموده او را به بشارت سلطنت دهلی مبشر ساخت تا بهلول افغانان را از اطراف و جوانب طلبیدن گرفت و خدلی پرگنات را به تغلب متصرف گشت و بی سبب ظاهری از محمد شاه رنجیده و برو باغی شده لشکر بر سر دهلی کشید و سلطان محمد را مدتی در محاصره داشت و کاری نتوانست ساخت و بی نیل مقصود باز گشت درین اثنا محمد شاه بزحمت صعب مبتلا شده اسرائی که در بیعت گروهی دهلی بودند مرا از اطاعت او بیچسبند و پسر خود علاؤ الدین را که در بدوون جایگیر داشت و از انجا بشکار دامن کوه رفته بود طلبیده ولی عهد ساخت \*

و در سنه سبع و اربعین و ثمانمایه ( ۸۶۷ ) در گذشت و مدت ملک او چهارده سال و چنده ماه تخمیناً بود • • پیست •  
 پیا و یک نظر اعتبار کن در خاک

که خاک تکیه که خسروان معتبر است

## سلطان علاءالدین بن محمد شاه بن مبارک شاه بن خضر خان

بموجب وصیت بعد از پدر بر تخت سلطنت نشست  
و ملک بهلول با امرای دیگر در بیعت او در آمد و چون سستی  
سلطان علاءالدین را از پدر بیشتر دید طمع ملک در متخیله بهلول  
بیشتر از پیشتر در حرکت آمد و سلطان علاءالدین در سنه خمسین  
و ثمانمایه ( ۸۵۰ ) بجانب بیانه سواری کرده در راه خبر دروغ  
شنید که پادشاه جونپور بقصد دهلی می آید و تحقیق ناکرده  
بسرعت بدهلی باز گشت \*

در سنه احدى و خمسین و ثمانمایه ( ۸۵۱ ) بیداون رفت و آنجا  
را برای سکونت اختیار کرده در آنجا طرح عمارت انداخته پدای  
تخت دهلی آمد \*

و در سنه اثنی و خمسین و ثمانمایه ( ۸۵۲ ) دو خسرو را  
شحنه شهر و میرکوی ساخته باز بیداون رفت و از آن دو برادر فتنه  
سر بر زد تا هر دو بدست مردم شهر بقتل رسیدند و حمام خان که  
عمده الملک و هوا خوراه سلطان بود و گاه گاهی سخن حق در برآمد  
مهمات ملکی با سلطان میگفت ازین معنی از دل سلطان افتاده  
و معزول گشته بود و حمید خان وزیر مملکت که از ترس سیاست  
سلطانی و قصد قتل او بدهلی در آمده بود هر دو باتفاق ملک  
بهلول را طلب نموده به سلطنت برداشتند و او در مدت نیمیت

سلطان بسر هند رفته خطاب سلطانی بخود قرار داده خطبه بخواند و بار دیگر به جمعیت تمام آمده دهلی را قابض شده و نائب خود را گذاشته بجانب دیبالپور رفت و در پی گرفتن لشکرگشت و بسطان علاؤالدین عرضه داشت نفاق آمیز نوشت که من بندگ فرمان بردارم و این تردد از برای دولت خواهی می نمایم سلطان در جواب نوشت که پادشاه مرحوم سلطان محمد شاه ترا فرزند خوانده بود و مرا مرد بزرگ پادشاهی نیست تنها ببدون قناعت کرده سلطنت را بتو باز گذاشتم و سلطان بهلول از دیبالپور آمده بی جنگ و نزاع در دهلی بر تخت سلطنت نشست و سلطان علاؤالدین بدون را با برگذات آن طرف آب گنگ تا خیرآباد و دامن کوه بحکم سلطان بهلول متصرف بود و خطبه بنام خود دران دیار می خواند تا آنکه بعد از چند گاه در سنهٔ خمس و خمسمین و ثمانمایه ( ۸۵۵ ) این عالم را پدرود کرد و مدت سلطنت او هفت سال و چند ماه بود

• بیت •

سر انجام گیتی همین است و بس • روانی نکرد امت با هیچ کس

## سلطان بهلول بن کالا لودی

که در زمان سلطان محمد شاه خطاب خان خانانی یافته در سنهٔ خمس و خمسمین و ثمانمایه ( ۸۵۵ ) باتفاق حمید خان وزیر که بعد از کشته شدن هسام خان از دست سلطان علاؤالدین در دهلی بر اهل و عیال سلطان علاؤالدین استیلا یافته و کلید حصار را آورده به سلطان بهلول سپرده بود بر تخت سلطنت جلوس نمود و بتدریج



همید خان را در بند کشید و هم در آن حال بجهت مرانجام ولایت  
سلطان رفت \*

و در حنگه است و خدهمین و ثمانمایه ( ۸۵۶ ) سلطان محمود  
شرقی باغواهی بعضی امرای سلطان علاءالدین با لشکر عظیم آمده  
دهلی را محاصره نمود و بعد از جنگ و تیردن بسیار بدست آورد  
و فتح خان هر دو که از امرای معتبر سلطان محمود بود کشته شد  
و سلطان محمود ثاب نیاورده بچونپور رفت و سال دیگر در همان نزدیکی  
از چونپور تا اتاوه آمد و برین معنی که آنچه از ملک دهلی در قبض  
مبارکشاه بود بسطان بهلول و آنچه در تصرف سلطان ابراهیم شرقی  
بود بسطان محمود تعلق داشته باشد صلح نموده و شمس آباد را که  
جونا خان نایب سلطان محمود داشت بعد از بشکال بسطان بهلول  
و عده کرده هر کدام بولایت خویش رفتند و سلطان بهلول بموجب  
میعاد بر شمس آباد رفته و تصرف شد و آنرا برای کون حاکم بهون  
گانون داد و سلطان محمود این معنی را نه پسندیده باز بحدود  
شمس آباد آمده با سلطان بهلول محاربه داشت درین اثنا سلطان  
محمود رخت هستی بدار بقا کشید و محمد شاه پسر سلطان محمود  
بجای پدر بمطنت چونپور موسوم گشت و بموجب ملحی که قبل  
ازین در میدان سلطان محمود و سلطان بهلول واقع شده بود آشتی کرده  
بچونپور رفت و بتقریب این که قطب خان هموزاد سلطان بهلول  
در بند محمد شاه افتاده بود سلطان بهلول باز بر سر محمد شاه  
فقض عهد نموده لشکر کشید و او نیز از چونپور بشمس آباد آمده و  
آنرا از دست هندوان بر آورده گرفت و در حدود راپری باسلطان

بہلول صفاتہ نمود و محمد شاہ ہزیمت یادۃ بجانب قنوج راہی  
شد و سلطان بہلول تعاقب وی کردہ و در سنہ مذکور سلطان حسین  
شرقی بن سلطان محمود بر برادر خود محمد شاہ خروج کردہ باتفاق  
امرا بر تخت مملکت جونپور جلوس نمود و لشکری گران بر سر  
محمد شاہ نامزد فرمود تا در کنار آب گنگ در سواد راج گز اورا  
بقتل رسانیدند و سلطان حسین نیز با سلطان بہلول صلح کرد و  
قطب خان لودی را کہ در بڈن بود از جونپور طلبیدہ امپ و  
خلعت دادہ پیش سلطان بہلول فرستاد و از جونپور بجانب قنوج  
رجعت نمود و سلطان بہلول نیز برادر او جلال خان را کہ در بڈن  
خویش بعوض قطب خان داشت اعزاز و اکرام کردہ بجانب سلطان  
حسین روانہ گردانید و بعد از چند سال سلطان حسین در حدود چندوار  
آمدہ با سلطان بہلول مصاف داد و تا سه سال صلح قرار دادہ  
باز بولایت خویش مراجعت نمودند و درین نوبت احمد خان  
حلوانی حاکم بیانہ خطبہ بنام سلطان حسین خواند و سلطان حسین  
بعد از گذشتن مدت صلح مقرری با یک لک سوار و ہزار فیل  
متوجہ دہلی گشت و در حدود موضع بہتوارہ مقابل شدند و قرار  
بصلح دادہ سلطان حسین در اتارہ اقامت نمود و سلطان بہلول  
بدہلی آمد و بودن این دو پادشاہ در مسافت ہفت روزہ راہ خالی  
از مضحکیت نبود •

• بیت •

جای در شمشیر نیامی کہ دید

تخت دو جمشید مقامی کہ دید

و درین سال سلطان علاؤ الدین کہ دختر او ملکہ جهان در حبالہ

سلطان حسین بود در بداون در گذشت چنانچه گذشت و ملک را  
 بسطان بهلول و سلطان حسین گذاشت • • قطعه •

گرفتم آنکه رسیدی بآنچه میخواهی

گرفتم آنکه شدی آن چندان که می بایی

نه هرچه یامت کمال از پیش بود نقصان

نه هرچه داد ستد باز چرخ میبائی

و سلطان حسین از اتاوه بتقریب او در بداون آمد و آن اقطاع را از  
 پسران سلطان علاء الدین کشیده خود متصرف شد و از آنجا به متدل  
 آمد و تاتار خان حاکم آنجا را مقید ساخته بسارن<sup>(۲)</sup> فرستاد و با لشکر  
 عظیم و همان قدر فیل که مذکور شد در ماه ذی حجه سنه ثمانین  
 و ثمانمائه ( ۸۸۰ ) بدھلی آمده کنار آب جون قریب گذر کیچه نزول  
 نمود و سلطان بهلول از سهرند آمده حسین خان پسر خانجهان را  
 از ولایت میرت طلبیده برای محاربه سلطان حسین روانه گردانید  
 و خود در دھلی باو مقابله داشت و بعضی قطب خان درین نوبت  
 نیز سلطان حسین قرار صلح داده آن طرف آب گنگ را بتمام برای  
 خود گرفت و این طرف را بسطان بهلول گذاشته مراجعت نمود  
 و سلطان بهلول فرصت یافته وقت کوچ سلطان حسین از آب جون  
 گذشت و پرتال و بعضی اسباب و اشیا را که سلطان حسین باعتماد  
 صلح در منزل گذاشته بود تاراج نمود و پارک از خزاین نیز که بر سر  
 پیلان و اسپان بار بود بدست سلطان بهلول افتاد و تا چهل امرای

نامی از سلطان حسین مثل قاضی سماء الدین الملقب بقذاف خان وزیر که اعلم العلماء وقت خود بود و دیگران امیر شدند و قتلغ خان را زنجیر کرده سلطان بهلول بقطب خان لودی سپرد و خود تعاقب نموده تا شمس آباد درمیان دو آب که در تصرف سلطان حسین بود رفت و آنرا قابض گشت و شقदारان خویش بدان ولایت گماشت و این واقعه در سنهٔ اربع و ثمانین و ثمانمائه ( ۸۸۴ ) ردی نمود و نوید خرابی تاریخ آن سال گشت و سلطان حسین چون دید که تعاقب از حد گذشت در نواحی را پری کمر بست و بمقابله بایستاد و باز درمیان ایشان کار بشرط قرار قدیم که هر کدام به ولایتی که داشتند قانع شده باز گردند بصلح انجامید و بعد از صلح سلطان حسین از نواحی شمس آباد باز جمعیت نموده بر سر سلطان بهلول آمد و به سلطان حسین در مواد موضع سونهار مبارکه سخت افتاد سلطان حسین باز شکست یافت و اسوا و غنایم فراوان و بیحد و قیاس بردست لودیان افتاد و باعث از دیار شوکت ایشان گشت و سلطان بهلول از دهوپامنو بتقریب خالجهان که در دهلی فوت شده بود انجا رفت پسر اورا خالجهانی خطاب داده بر سر سلطان حسین در راهری آمده جنگ کرد و فیروزی یافت و هر وقت فرار سلطان حسین چندی از هیال و اطفال سلطان در آب چون غرق شدند و سلطان حسین بجانب گوالیار میرفت که متمردان هنکات که طایفهٔ بهدوریه باشند اردوی اورا دست اندازی کردند و رای گیری سنگ حاکم گوالیار با سلطان در مقام خدمتگاری در آمده و از نقد و جنس و امپ و اشتر و فیل و سرا پوره و خیمه

گذرانیده و فوجی همراه ساخته تا کاپی متابعت سلطان نمود و سلطان بهلول او را تعاقب نموده در حدود کاپی میانگ این هر دو پادشاه مقاتله روی داد و مدت چندگاه در مقاتله گذشت درین اثنا رای ملوک چند حاکم ولایت بکسر بخدمت سلطان حسین آمده دریای گنگ را از جائی که پای آب بود گذرانیده سلطان حسین تاب مقاومت نیاورده بولایت پنده رفت و راجه پنده استقبال نمود و چند لک تنگه نقد و اجناس و اشیای دیگر داده و چند فیل پیشکش ساخته او را تا جونپور رسانید و سلطان بهلول بعزیمت تسخیر جونپور عازم شد و سلطان حسین جونپور را گذاشته از راه بهرایج بجانب قنوج آمده با سلطان بهلول در کنار آب رهب چندگاه مقاتله نمود و هزیمتی که طبیعی او شده بود یاست و درین مرتبه حشم و اعیان سلطنت او بتمام بدست لودیان افتاده و حرم محترم او ملکه جهان بی بی خوازا که دختر سلطان علاؤ الدین و نپذیرا خضر خان بود گرفتار شد و سلطان بهلول بصلاح و عفت و احترام و اعزاز تمام آن عقیقه را نگاه میداشت و چون سلطان بهلول باز متوجه تسخیر جونپور شد بی بی خوازا خود را بعبله از بند خلاص ساخته بشهر خود رسید و جونپور بتصرف سلطان بهلول در آمد و آن را به مبارک خان بوخانی داده خود ببدون آمد و سلطان حسین فرصت یافته به جمعیت تمام بجونپور رفت و امرای سلطان بهلول آنرا گذاشته پیش قطب خان وزیر لودی که در مهجولی بود رفتند و با سلطان حسین سخن دولت خواهانه گفته و اظهار یگانگی نموده دار و مدار میدگردند تا کومک سلطان بهلول رسید و سلطان بهلول پسر خود باریک

شاهرا بمدد این امرا فرستاده خود نیز از عقب او بجانب جونپور روان شد و سلطان حسین تاب نیاورده بهار رفت درین اثنا خبر وفات قطب خان اودی در منزل قصبه هندی بسطان بهلول رسید و بلوازم تعزیمت او پرداخته بجونپور رفت و باریک شاه پسر خود را بر تخت سلطنت شرقیه نشانده بازگشته بولایت کاپی آمد و آنرا به اعظم همایون برادر زاده دیگر که خواجه بایزید نام داشت داده خود بدهلیپور رسیده چند من طلا از رای آنجا پیشکش گرفت و از باری گذشته (†) پالهن پور از توابع قلعه رننهذبور رفت و آن ولایت را بغارت داده بدهلی آمده قرار گرفت و بعد از چندگاه بحصار فیروزه شتافت و روزی چند در آنجا اقامت نموده بدهلی بازگشت و باز بگوالیار رفت و در آنجا راجه مان حاکم گوالیار هشتاد لک تنگه آن زمان پیشکش گذرانیده و گوالیار را برو مقرر داشته باتاوه آمد و بجانب دهلی مراجعت نموده بود که در نواحی قصبه سکیت بیمار شد \*

و در سنه اربع و تسعین و ثمانمائه ( ۸۹۴ ) وفات یافت و مدت سلطنت او سی و هشت سال و هشت ماه و هشت روز بود \*

• ابیات •

گر افرا میاب است در پور زال  
 بیابد ز دست اجل گوشمال  
 بجایمی که مافی مقرر نمود

محال است چیزی بمردی فزود  
اگر پادشاه امت وگر خس فروش  
وساند اجل صوت مرگش بگوش  
\* دطعه \*

بشصد و نود و چار رفت از عالم  
خدایو ملک ستان جهان کشا بهلول  
به تبخ ملک ستان بود لیک دفع اجل  
بود محال بشمشیر و خنجر مصقول

### سلطان سکندر بن سلطان بهلول ابن کال

که نظام خان نام داشت بعد از شنیدن خبر فوت پدر از دهلی  
یسرعت تمام در قصبه جلالی وارد رسید و نعش او را بدلهلی  
فرستاد و در روز جمعه هفتم سنه مذکور در کوشک سلطان فیروز  
که بر کنار آب سیاه واقع شده باتفاق خانجهان ابن خانجهان و  
خانخان فرمایی و امیر امرا بر تخت سلطنت جلوس نمود و بخطاب  
سلطان سکندر مخاطب گشت میگویند که وقت روان شدن از دهلی  
بتقریب تغاول نزد شیخ سماء الدین کنبو پیر شیخ جمالی که از  
علمای کبار و مشایخ عظام روزگار بود رفت باین تقریب که مباد  
لوا رضا بسلطنت برادران دیگر داشته باشد و سبق صرف هوای<sup>(۲)</sup> را  
ببانه ساخته بیان معنی عبارت امعدک الله را از خدمت شیخ

( ۲ ن ) هوای ساخته ببانه معنی الخ

فرمود چون گفت که نیک بخت گرداناد ترا خدا تعالی التماس کرد که این لفظ را سه مرتبه بر زبان مبارک خود برانید شیخ سه بار گفت او برخاسته عرض داشت که من مدعای خود را حاصل کردم و از شیخ استمداد طلبیده متوجه لشکر شد بعد از استقرار امر سلطنت از دهلی بعزم تسخیر ملک بجانب راپری و اتاره نهضت نموده هفت ماه درانجا گذرانیده و اسمعیل خان نوخانی را جهت صلح پیش باریک شاه پادشاه جونپور فرستاد و خود بر سر عیسی خان حاکم بیتالی رفت و عیسی خان بعد از مقابله و مقاتله زخمی شده و اطاعت نموده بهمان زخم درگذشت و رای گذیس<sup>(۴)</sup> راجه بیتالی که موافق باریک شاه بود آمده سلطان را دید و سلطان دروجه او بیتالی مقرر کرد و باریک شاه از جونپور بقنوج آمده طرفین را مقابله و مقاتله و مدت داد و مبارک خان نوخانی درین جنگ از جانب باریک شاه در میدان گرفتار شد و باریک شاه فرار نموده ببداون رفت و سلطان سکندر آن حصار را محاصره نمود و باریک شاه بعجز آمده دید و سلطان او را مستمال و خوشدل ساخته همراه خود بجونپور برد و بدستور سابق او را برنخت شرقیه نشانند اما برگذات ولایت را باصرای خود تقسیم نموده هرجا افواج برگماشتن و معتمدان را بر سر او موکل گردانید و کالپی را از اعظم خان همایون پسرخواجه با یزید تغیر کرده ازانجا بجهنره و ازانجا بگوالیار رسیده خواجه محمد فرملی را با خلعت خاص بوکالت



پیش راجه مان فرستاد راجه نیز برادر زاد خود را بخدست سلطان روانه گردانیده اطاعت بجای آورد و تا بیان برادر زاد او سلطان را مشایعت کرد و سلطان شرق حاکم بیان پسر سلطان احمد جلوانی اول آمده دید و خواست که کلید قلعه بوکلای سلطان بهپارو و باز رایش منقلب شد و چون به بیان رفت قلعه را محکم ساخت و سلطان باگرا رسید و هیبت خان جلوانی از توابع سلطان الشرق در قلعه آگرا متحصن شده و سلطان چندی را از اسرا در آگرا گذاشته به بیان رفت \*

و در سنه سبع و تسعین و ثمانمائه ( ۱۸۹۷ ) سلطان شرق به تنگ آمده و امان خواسته قلعه بیان را بساطان داد و آن ولایت برخانان فرملی مقرر گشت و هم در سنه مذکور در ولایت جونپور طایفه بچکووتیان بمقدار یک لک سوار و پیاده جمع شده خلل انداختند و سلطان بآن طرف رفت و یار یک شاه آمده ملازمت نمود و از آنجا بحدود اوده بهیر و شکار مشغول بوده باز بجونپور رفت و بقلعه جنهار رسیده با امرای سلطان حسین شرقی که در آنجا بودند جنگ کرده و ایشان را شکست داده به محاصره آن قلعه پرداخته به پتله در آمد و باریل<sup>(۴)</sup> که نزدیک بالهباباس امت عرف پیاک آمده آن نواحی را خراب ساخت و از راه گره و سانگ پور بدلمو شتافت و از آنجا به شمس باد آمده (۴) و شش ماه اقامت نموده پسندیل رفت و از آنجا باز بشمس باد رسید \*